

PDF لغات فارسی پنجم دبستان





لغات مهم فارسی پنجم (آ، ا)



- ◀ **اِبرام:** پافشاری کردن در کاری، اصرارداشتن.
- ◀ **اخترشناس:** ستاره شناس، منجم
- ◀ **ازیرا:** زیرا که، برای اینکه
- ◀ **استعمار:** تسلط پیدا کردن کشوری قوی بر کشوری ضعیف
- ◀ **اشارت:** اشاره، نشان دادن
- ◀ **أَطْبَا:** جمع طبیب، پزشکان
- ◀ **اعتماد:** اطمینان و تکیه به کسی یا چیزی داشتن.
- ◀ **افزون:** بیش، بیشتر، زیاد، بسیار
- ◀ **أُفُق:** کناره، کرانه‌ی آسمان، خطی که به نظر می‌رسد در محل تقاطع زمین و آسمان وجود دارد.
- ◀ **اقامت:** درجایی ماندن به طور موقتی یا به مدت طولانی
- ◀ **امپراتور:** پادشاه نیرومندی که بر سرزمین‌ها و قلمروهای وسیعی سلطنت می‌کرد.
- ◀ **امکانات:** ابزارها، وسایل و شرایط مناسب برای دستیابی به چیزی
- ◀ **أُ نَجْم:** ستارگان، جمع نَجْم
- ◀ **اندرون:** درون، داخل
- ◀ **اندوختن:** جمع کردن و پس انداز کردن، ذخیره کردن.
- ◀ **إِنشاءالله:** اگر خدا خواهد، اگر ایزد بخواهد.
- ◀ **انگار:** مثل اینکه، گویی که، به نظر می‌آید.
- ◀ **اوضاع:** شرایط، وضعیت
- ◀ **اهالی:** ساکنان، مردم، گروهی از انسانها که در جایی ساکن هستند، مردم جایی معین.
- ◀ **اهتزاز:** جنبیدن و تکان خوردن چیزی در جای خودش مثل تکان خوردن پرچم و شاخه‌ی درخت
- ◀ **ایثار:** دیگری را بر خود ترجیح دادن، گذشت کردن از حق خود، از خود گذشتگی





لغات مهم فارسی پنجم (ب)

- ◀ **با خاک یکسان کرد:** همه چیز را نابود کرد، از بین برد.
- ◀ **باختر:** مغرب
- ◀ **باد مهرگان:** باد پاییزی
- ◀ **بالین:** رختخواب، بستر، آنچه هنگام خواب زیر سر می گذارند.
- ◀ **بحر:** دریا
- ◀ **بدرقه کردن:** همراهی کردن مهمان یا مسافر.
- ◀ **بر:** خشکی، ساحل
- ◀ **بر سان شید:** به مانند خورشید، مانند آفتاب، سان:
- ◀ **مثل و مانند، شید:** خورشید، روشنایی، آفتاب.
- ◀ **بر فراز:** بر بالای، بلندی.
- ◀ **برافراشته:** بالا برده، پرچمی که بالا برده شده باشد.
- ◀ **برانگیزد:** به پا کند، به جنبش درآورد.
- ◀ **برانی:** دور کنی، طرد کنی
- ◀ **بردباری:** شکیبایی، صبر
- ◀ **رنا:** جوان
- ◀ **بستد:** گرفت
- ◀ **بفکند خوار:** با خفت و ذلت دور انداخت.
- ◀ **بلند آوازه:** مشهور، معروف
- ◀ **بن:** بوته، ریشه، درخت
- ◀ **بنیان نهاد:** پایه گذاری کرد، بنا کرد، تأسیس کرد.
- ◀ **بورزد:** ورزش کند، ورزیده شود.
- ◀ **بوم و بر:** سرزمین، آب و خاک
- ◀ **بوم:** زادگاه، سرزمین، زیستگاه
- ◀ **به جان خرید:** پذیرفت، با جان و دل قبول کرد.
- ◀ **به ستوه آمده‌ام:** خسته شده‌ام، آزرده شده‌ام.



- ◀ **بیکران:** بی پایان، بی مرز، بسیار گسترده
- ◀ **بیندوزم:** نگهداری کنم، انبار کنم، ذخیره کنم.

لغات مهم فارسی پنجم (پ)

- ◀ **پا گرفت:** استوار و پابرجا شد، رشد کرد
- ◀ **پارسی:** فارسی، ایرانی، زبان فارسی
- ◀ **پارهای:** بخشی، تکه ای، قسمتی
- ◀ **پایداری:** ایستادگی، پافشاری، مقاومت
- ◀ **پایندگی:** پابرجا بودن، همیشگی، جاودانگی.
- ◀ **پاینده:** پایدار، همیشه، جاوید
- ◀ **پرتو:** روشنایی، درخشش نور
- ◀ **پُرشکوه:** چشمگیر، زیبا و با عظمت.
- ◀ **پرورنده ام:** پرورش داده ام.
- ◀ **پیرایه:** آنچه سبب زیبایی چیزی شود، ابزار آراستن، زینت و زیور.
- ◀ **پیشه:** کار، حرفه، شغل

لغات مهم فارسی پنجم (ب)

- ◀ **به نرمی:** به آرامی، آهسته
- ◀ **به نومییدی گرایید:** ناامید شد، دلسرد شد، پشیمان شد.
- ◀ **بهبودی:** تندرستی و سلامت، خرمی و سالم بودن، بهتر شدن حال بیمار.
- ◀ **بهروزی:** نیک بختی، خرمی، خوشبختی.
- ◀ **بهره گیرند:** به کار بگیرند، سود ببرند، استفاده کنند.
- ◀ **بهشت برین:** بهشت آسمان
- ◀ **بِهَل:** رها کن، بگذار
- ◀ **بی آزارت:** بی آزار تو، بدون زحمت دادن به تو.
- ◀ **بی باکانه:** شجاعانه، بدون بیم و هراس کاری کردن.
- ◀ **بی حرمتی:** بی احترامی
- ◀ **بیرق:** پرچم



لغات مهم فارسی پنجم (ت)



- ◀ **تابناک:** روشن و درخشنده
- ◀ **تازیانه:** رشته ای از چرم که برای راندن چهارپایان به کار می رود.
- ◀ **تاسیس کردن:** بنا کردن، بنیاد نهادن، پایه گذاری کردن
- ◀ **تاکید کرد:** پافشاری کرد، ضروری دانست، سخن را با دلیل و اصرار ثابت کرد.
- ◀ **تالاب:** جایی که آب در آن جمع شود و بماند. آبگیر، برکه.
- ◀ **تامل کردن:** اندیشیدن
- ◀ **تحسین:** آفرین گفتن، نیکو شمردن، تشویق کردن
- ◀ **تحسین آمیز:** همراه با ستایش و آفرین، شایسته ی تعریف و ستایش.
- ◀ **تحویل دادن:** سپردن، چیزی را به کسی دادن.
- ◀ **تخت جمشید:** نام مکانی باستانی در اطراف شیراز
- ◀ **تدبیر:** اندیشیدن به منظور پیدا کردن راه حلی برای مشکلی یا مسئله ای یا انجام دادن درست کارها، چاره اندیشی
- ◀ **تدوین:** نوشتن، گردآوردن، فراهم آوردن چیزی (شعر و نثر و ...)...
- تالیف کردن، گردآوری
- ◀ **تصور:** چیزی را در ذهن مجسم ساختن، اندیشه، گمان، خیال
- ◀ **تفنگچی:** آنکه با تفنگ می جنگد یا نگهبانی میدهد.
- ◀ **تلفیق:** با هم آوردن، مرتب کردن، درهم آمیختن
- ◀ **تنی چند:** چند تن.
- ◀ **توشه:** خوراک اندک یا خوراک برای مدت معینی، به ویژه آذوقه ی سفر.
- ◀ **تیره دل:** بداندیش، سیاه دل، نامهربان، سنگ دل



لغات مهم فارسی پنجم (ج)



- ◀ **جارچیان:** کسانی که در روزگار گذشته خبرهای مهم را با صدای بلند به اطلاع مردم می‌رساندند.
- ◀ **جامه:** لباس، پوشاک، تن پوش، رخت
- ◀ **جاویدان:** همیشگی، ابدی
- ◀ **جذب:** چیزی را به سوی خود کشیدن، کشش، ربایش
- ◀ **جفا:** ستم، ظلم، بیداد
- ◀ **جلال:** عظمت و شکوه، بزرگی، بلندپایگی

لغات مهم فارسی پنجم (ح)



- ◀ **حریق:** آتش سوزی
- ◀ **حصار:** دیوار
- ◀ **حق باوران:** کسانی که به حق و حقیقت باور دارند، دینداران، خداشناسان.
- ◀ **حق گزار:** قدردان، شکرگزار، آنکه قدر و ارزش محبت و نیکی دیگران را می‌داند.
- ◀ **حکمت:** دانش، علم و معرفت
- ◀ **حوادث:** رویدادها، حادثه‌ها، پیشامدها
- ◀ **حیرت آور:** شگفت انگیز، تعجب آور، چیزی که باعث شگفتی شود

لغات مهم فارسی پنجم (چ)



- ◀ **چابک:** به سرعت حرکت کننده، تیزپا و سریع، چالاک
- ◀ **چاره:** تدبیر، راه حل
- ◀ **چشم نواز:** زیبا و جالب



لغات مهم فارسی پنجم (خ)

- ◀ **خارا** : نوعی سنگ سخت
- ◀ **خاکدان**: دنیای خاکی، این جهان
- ◀ **خاکیان**: اهل خاک، مردم، انسان ها
- ◀ **خامش گردانم**: درمثل « قدر عافیت...» به معنی ساکت کنم.
- ◀ **خامش**: مخفف خاموش
- ◀ **خانمان سوز**: ویرانگر، از بین برندهی خانه و کاشانه
- ◀ **خاوران**: مشرق، محل درخشش خورشید؛
- ◀ **مهرخاوران**: خورشید درخشان که از شرق طلوع می‌کند.
- ◀ **خجسته**: فرخنده، مبارك.
- ◀ **خرم**: شاداب، سرسبز و باطراوت
- ◀ **خروشیدن**: بانگ و فریاد برآوردن، به پا خاستن
- ◀ **خصلت**: خو، ویژگی، عادت
- ◀ **خطاب**: کسی را طرف صحبت قرار دادن
- ◀ **خفت آمیز**: تحقیرآمیز؛ خفت: خواری، کوچکی، تحقیر
- ◀ **خواستار**: خواهان، درخواست کننده
- ◀ **خور و خواب**: خوردن و خوابیدن
- ◀ **خوش نما**: زیبا، آراسته، چیزی که ظاهرش خوشایند باشد.
- ◀ **خون دل خوردن**: رنج بسیار کشیدن، سختی ها را تحمل کردن، عذاب کشیدن
- ◀ **خیال انگیز**: آنچه تخیل را برمی انگیزد یا افکار و تصوراتی به ذهن می آورد.
- ◀ **خیره شدن**: چشم دوختن به چیزی، نگاه کردن به چیزی با دقت
- ◀ **خیره کننده**: جالب، چیزی که زیبایی آن، نگاه ها را به سوی خود جلب می کند.



لغات مهم فارسی پنجم (د)



- ◀ **دلبستگی:** علاقه، محبت، پیوند عاطفی نسبت به چیزی یا کسی.
- ◀ **دلفریب:** بسیار زیبا و جذاب، چیزی که انسان را سرگرم کند و دلش را بفریبد.
- ◀ **دلگشای:** دلگشا، خوشایند
- ◀ **دلنشین:** خوشایند و پسندیده
- ◀ **دلوار:** نام شهری بندری در بوشهر است.
- ◀ **دمید:** درخشید، طلوع کرد؛ دمیدن: طلوع کردن و سر زدن خورشید، ماه یا ستارگان.
- ◀ **دیار:** سرزمین، ناحیه، طرف و سمت

- ◀ **در میان گرفتن:** دور چیزی را گرفتن، محاصره کردن.
- ◀ **در نهاد:** شروع کرد، آغاز کرد.
- ◀ **در هم فشردن:** یکی کردن، درهم کردن
- ◀ **در استاد:** پافشاری کرد، اصرار ورزید؛ درایستادن:
- ◀ **پایداری و ایستادگی کردن، اصرار ورزیدن.**
- ◀ **درغلتاندن:** به پایین غلتاندن؛ بغلتانند: به طرف پایین رها کنند.
- ◀ **درگاه:** آستانه‌ی در، جای ورود، محل داخل شدن.
- ◀ **دست و پنجه نرم کردن:** درگیر شدن و مبارزه کردن
- ◀ **دل انگیز:** دلپسند، دلنشین، آنچه سبب شادی و هیجان می‌شود.
- ◀ **دلاور:** بی باک، شجاع، دلیر



لغات مهم فارسی پنجم (ر)

- ◀ **رحمت:** لطف و مهربانی
- ◀ **رُست:** رویید
- ◀ **رست:** رها شد، آزاد شد.
- ◀ **رشید:** خوش قامت، دلاور، کسی که قامت بلند و کشیده دارد.
- ◀ **رصدخانه:** مکانی است که در آن، ستاره شناسان به کمک ابزارهایی، ستارگان را مشاهده و بررسی می کنند.
- ◀ **روی بگرداند:** برگردد، پشت کند و پشیمان شود.
- ◀ **روی گشاده:** چهره ی خندان و شاداب
- ◀ **رویش:** روییدن، رستن، رشد کردن
- ◀ **رهنمای:** راهنما

لغات مهم فارسی پنجم (ز)

- ◀ **زرنگار:** طلاکاری شده، با ارزش
- ◀ **زرین:** آنچه از زر ساخته شده، طلایی، به رنگ زرد
- ◀ **زور آزمای:** کسی که با دیگری دست و پنجه نرم می کند، پهلوان، کسی که قدرت نمایی می کند.
- ◀ **زیرکانه:** از روی هوش و خرد، هوشمندانه
- ◀ **زیورآلات:** دست بند، گردن بند و گوشواره و ... که از طلا می سازند.

لغات مهم فارسی پنجم (ژ)

- ◀ **ژرف:** عمیق، گود
- ◀ **ژنرال:** شخصی که دارای درجهی عالی نظامی است.





لغات مهم فارسی پنجم (س)



سایه افکندن: توجه کردن، متوجه احوال کسی گردیدن، کسی را در پناه خود آوردن.

سایه‌ی وحشت: اثر ترس، نشانه‌ی بیم و هراس.

سپیده دم: زمان برآمدن سپیده، سحرگاه، بامداد.

ستوده اند: ستایش کرده اند، تحسین کرده اند.

سخت سر: مقاوم، سرسخت، لج باز

سخت کوشی: تلاش و کوشش بسیار

سرا: خانه، کاشانه، بنا

سرافرازی: سربلندی، افتخار و شکوه

سرزنش: نکوهش، بازخواست کردن، ملامت

سرشتن: مخلوط کردن چیزی با چیز دیگر،

آغشتن؛ سرشته: مخلوط شده با چیزی، آغشته.

سرنگون شدن: از بین رفتن، واژگون شدن

سکو: سطحی بلند در خانه و بعضی جاهای دیگر

سنگ خارا (سنگ خاره): سنگ سخت؛ نوعی سنگ

سوگ وار: غم زده، عزادار، اندوهگین، غمگین

سهمگین: ترس آور، هراس انگیز، خوفناک، مهیب

سیمرغ: مرغی افسانه ای که آن را پادشاه پرندگان دانسته اند.

لغات مهم فارسی پنجم (ش)



شرایط: موقعیت، اوضاع و احوال، وضعیت

شرجی: هوای گرم همراه با رطوبت بسیار

شرمسار: خجالت زده، شرمنده

شرمگین: خجالت زده، شرمنده

شفافیت: صاف و روشن بودن، آشکار بودن

شکرانه: کاری که برای سپاس انجام می‌شود، مبارکی



لغات مهم فارسی پنجم (ش)

- ◀ شکوه: بزرگی، عظمت، جلال
- ◀ شکوهمند: با شکوه، با عظمت
- ◀ شور و هیجان: شادی آمیخته با نشاط
- ◀ شورانگیز: ایجاد کننده هیجان، هیجان انگیز
- ◀ شهرت طلب: کسی که در پی شهرت و آوازه است.
- ◀ شید: خورشید، درخشنده، درخشان
- ◀ شیردل: دلیر، شجاع

لغات مهم فارسی پنجم (ص)

- ◀ صبور: شکيبا، بردبار

لغات مهم فارسی پنجم (ض)

- ◀ ضامن: کسی که مسئولیت کار شخص دیگری را به عهده می گیرد.
- ◀ ضامن آهو: لقب امام رضا (ع)
- ◀ ضایع: تباه شده، تلف شده
- ◀ ضمیر: درون، باطن

لغات مهم فارسی پنجم (ط)

- ◀ طیب: پزشک
- ◀ طمع: زیاده خواهی، حرص

لغات مهم فارسی پنجم (ع)

- ◀ عاطفه: محبت، مهربانی
- ◀ عافیت: آسایش، سلامتی و تندرستی



لغات مهم فارسی پنجم (ع)

- ◀ **عاقبت:** سرانجام، پایان کار
- ◀ **عالمان:** (جمع عالم) دانشمندان علوم دینی
- ◀ **عجل الله فرجک:** خداوند بلندمرتبه، گشایش و ظهور تو را
- ◀ نزدیک گرداند (دعایی که هنگام ذکر نام امام دوازدهم (ع) بر زبان می آورند).
- ◀ **عدالت:** دادگری، مطابق عدل و انصاف رفتار کردن
- ◀ **عنبرنسیم:** خوشبو
- ◀ **عود:** نوعی چوب که سوختن آن بوی خوشی می دهد.

لغات مهم فارسی پنجم (غ)

- ◀ **غازی:** بند باز، شعبده باز، ریسمان باز، معرکه گیر، کسی که کارهای عجیب انجام می دهد.

لغات مهم فارسی پنجم (غ)

- ◀ **غایت:** آخرین درجه ، پایان، نهایت
- ◀ **غرق اندوه شد:** بسیار غمگین شد.
- ◀ **غرور:** سربلندی
- ◀ **غفلت ورزیدن:** توجه نکردن، بی اعتنائی کردن
- ◀ **غمخوارگان:** غمخواران
- ◀ **غوطه:** فرو رفتن در آب

لغات مهم فارسی پنجم (ف)

- ◀ **فارغ:** آسوده، راحت
- ◀ **فر:** شکوه و جلال
- ◀ **فراخواند:** صدا زد، دعوت کرد.
- ◀ **قربه:** چاق
- ◀ **فرسخ:** واحد اندازه گیری مسافت تقریباً معادل ۶ کیلومتر
- ◀ **فروغ:** روشنایی، پرتو نور، درخشش





لغات مهم فارسی پنجم (ف)

- ◀ **فضیلت:** نیکویی، برتری
- ◀ **فناوری:** بهره‌گیری از ابزارهای علمی و صنعتی جدید در کارهای صنعتی، کشاورزی، پزشکی و...
- ◀ **فواره:** لوله‌ی وصل به منبع که آب از آن به هوا بجهد.
- ◀ **فوق العاده:** فراتر از برنامه‌ی معمولی، غیر عادی، غیر معمول

لغات مهم فارسی پنجم (ق)

- ◀ **قابله:** ماما
- ◀ **قادر:** توانا، دارای نیرو و قدرت
- ◀ **قتل عام:** کشتار گروهی، دسته جمعی به قتل رساندن
- ◀ **قناعت:** قانع بودن، به حق خود بسنده کردن

لغات مهم فارسی پنجم (ک)

- ◀ **کزآن:** که از آن
- ◀ **کاجستان:** جایی که درخت کاج فراوان روییده باشد.
- ◀ **کارساز:** مفید و اثرگذار، کارگشا
- ◀ **کاروانیان:** همسفران، کسانی که در يك کاروان سفر می کنند.
- ◀ **کامکار:** نیکبخت، خوشبخت، پیروز
- ◀ **کاوید:** جستوجو کرد، تلاش کرد، کاوش کرد.
- ◀ **کاهلی:** تنبلی، سستی
- ◀ **کدخدا:** بزرگ و رئیس محله
- ◀ **کدوئین:** بوته‌ی کدو، گیاه کدو
- ◀ **گرم کرده:** لطف کن، مهربانی و محبت کن
- ◀ **زین:** که از این
- ◀ **کسب و کار:** پیشه، شغل، حرفه، کار، محل درآمد
- ◀ **کشمکش:** ستیزه، جدال، دعوا



لغات مهم فارسی پنجم (ک)



کوشند: بکوشند، تلاش کنند.

کوهسار: کوهپایه، کوهستان

که ای تو: تو که هستی؟

کهن: قدیم، گذشته

گرمايه: حمام

گلدسته: جایی در بالای مناره‌ی مسجد که مؤذن بر آن اذان می‌گوید.

گلگون: سرخرنگ، به رنگ گل سرخ

گمرک: اداره، سازمان یا جایی که مالیات کالاهای

وارد شده به کشور یا کالاهای در حال خروج از کشور، مشخص و گرفته می‌شود.

گویی: انگار، مثل اینکه

گوهر: مروارید و هر سنگ قیمتی مانند الماس

گهر: مخفف گوهر

لغات مهم فارسی پنجم (گ)



گذرگاه: راه گذر، محل عبور

گران سنگ: سنگ بزرگ و سنگین

گراییدن: رو آوردن، پذیرفتن (گرای: پذیر)

گرت: اگر تو

گردن‌کشان: در شاهنامه به معنای پهلوانان، بزرگان و قدرتمندان



لغات مهم فارسی پنجم (ل)



- ◀ **لحظه شماری کردن:** بی صبرانه منتظر چیزی بودن، ناآرامی و بی طاقتی کردن
- ◀ **لحن:** آهنگ
- ◀ **لنج:** قایق بزرگ موتوری
- ◀ **لایل:** شب

لغات مهم فارسی پنجم (م)



- ◀ **مادام که:** تا زمانی که، تا هنگامی که
- ◀ **ماشاءالله:** هرچه خدا بخواهد، هنگام دعا و بیان شگفتی به کار می‌رود.
- ◀ **ماکیان:** مرغ خانگی
- ◀ **مانع شدن:** جلوگیری کردن، منع کردن
- ◀ **ماهر:** کاردان، کسیکه کاری را به خوبی انجام می‌دهد.
- ◀ **مباد:** نباشد.
- ◀ **متانت:** سنجیده رفتار کردن، با ادب و احترام رفتار کردن
- ◀ **متقیان:** (جمع متقی) پرهیزکاران
- ◀ **محاصره:** دور چیزی را گرفتن، بر جایی یا کسی هجوم بردن
- ◀ **محافظة:** نگهداری کردن، حفظ کردن، مراقبت کردن
- ◀ **مُحال:** کار نشدنی، غیر ممکن
- ◀ **محنت:** رنج، سختی
- ◀ **محو چیزی شدن:** فقط به يك موضوع اندیشیدن، غرق درکاری شدن، با تمام حواس به چیزی نگاه کردن
- ◀ **مراقبت:** نگهداری
- ◀ **مردار:** جسد حیوان، حیوان مرده، لاشه
- ◀ **مرساد:** نرسد، امیدوارم نرسد، فعلی است که برای دعا و نفرین به کار می‌رود.



لغات مهم فارسی پنجم (م)



- ◀ **مسکین:** بینوا، بیچاره، نیازمند، تهیدست
- ◀ **مشاور:** راهنما، کسی که با او درباره‌ی کارها مشورت کنند.
- ◀ **مُشتاق:** بسیار علاقه مند، آرزومند
- ◀ **مُصیبت:** رویداد دردناک و غم انگیز، رنج و سختی
- ◀ **مُعاصر:** همزمان، هم‌دوره
- ◀ **مُعالجت:** معالجه کردن، درمان کردن
- ◀ **مقدونیه:** نام شهری قدیمی در یونان که اسکندر در آن به دنیا آمده بود.
- ◀ **مکتب خانه:** مکانی که در آن کودکان به شیوه‌ی سنتی آموزش می‌دیدند.
- ◀ **مُلاطفت:** محبت، مهربانی
- ◀ **مُلک:** سرزمین، قلمرو
- ◀ **منتقل کردن:** جابه جا کردن، انتقال دادن

- ◀ **موبد:** روحانی زرتشتی
- ◀ **موذی:** آزاردهنده، اذیت کننده، آسیب رساننده، موجود مزاحم
- ◀ **موزون:** خوش آهنگ، آهنگین، متناسب
- ◀ **مونِس:** همدم، یار
- ◀ **مِهان:** بزرگان، مہتران
- ◀ **مِهَر:** خورشید، ماه اول پاییز، محبت، دوستی
- ◀ **مِهَرگان:** اوایل پاییز، ماه مهر
- ◀ **مہیب:** ترسناک، وحشتناک، هراس انگیز

لغات مهم فارسی پنجم (ن)



- ◀ **نامنی:** نبودن امنیت و آسایش
- ◀ **ناباوری:** باور نداشتن
- ◀ **ناگوار:** ناپسند، ناشایست



لغات مهم فارسی پنجم (ن)

- ◀ **نام آشنا:** شناخته شده، معروف، مشهور
- ◀ **نامی:** محبوب و گرمی
- ◀ **نام یافت:** نامیده شد، خوانده شد.
- ◀ **ناو جنگی:** کشتی دارای تجهیزات جنگی
- ◀ **ناید به بار:** سودی به دست نمی آید ، فایده‌های ندارد.
- ◀ **ناید:** نمی آید.
- ◀ **نجنبیدم:** تکان نخوردم، از جایم حرکت نکردم.
- ◀ **نذر:** آنچه شخص بر خود واجب کند در راه خدا انجام دهد.
- ◀ **نُسخه برداری:** رونویسی کردن، بازنویسی کردن
- ◀ **نشست و برخاست:** رفت و آمد کردن
- ◀ **نظامیه:** مدرسه ها یا دانشگاههایی که خواجه نظام الملک بنا کرده بود.
- ◀ **نیلوفری:** به رنگ نیلوفر، کبود، آبی آسمانی، مقصود از چرخ نیلوفری، آسمان است.

لغات مهم فارسی پنجم (و)

- ◀ **وزیدن گرفت:** شروع به وزیدن کرد.
- ◀ **وسواس:** شک و تردید فراوان، تردید بیش از حد در انجام کاری، دقت بیش از حد در جزئیات کاری
- ◀ **ویولن:** یکی از سازهای موسیقی

لغات مهم فارسی پنجم (ه)

- ◀ **هجوم:** حمله ی ناگهانی، تاختن، یورش
- ◀ **هخامنشی:** نام سلسله ای از پادشاهان ایرانی در روزگاران کهن
- ◀ **هراس انگیز:** ترسناک، وحشتناک، ترسآور
- ◀ **هریسه:** نوعی آش، حلیم، غذایی است از گوشت و حبوبات.
- ◀ **هلاک:** نابود کردن، از بین بردن



لغات مهم فارسی پنجم (ی)

- ◀ **یأس:** ناامیدی، دلسردی
- ◀ **یال:** موهای گردن شیر و اسب
- ◀ **یزدان:** خداوند، پروردگار
- ◀ **یورش:** حمله، هجوم، تاخت و تاز



PDF لغات فارسی پنجم دبستان

